**هم امت، هم حکومت**

**هاشم زاده، مسیح**

با وجود اختلافاتی که علمای اسلام از روز نخست وفات‏ پیامبر بر سر شخص حاکم و شرایط و منبع مشروعیت او داشته‏اند،بر اصل ضرورت شرعی منصب رهبری در امت‏ اجماع داشته‏اند و این مسئله هیچ‏گاه موضوع اختلاف‏ نبوده است.اختلاف در این موضوعات بوده است که آیا حاکم باید از میان انصار باشد یا از میان مهاجران؟آیا از میان نزدیکان پیامبر باشد یا به انتخاب مردم؟آیا منبع‏ مشروعیت او امت-از راه بیعت-است؟در این صورت‏ چه کسانی حق انتخاب دارند؟یا منبع مشروعیت بنا به‏ وصایت الهی است که علی‏[ع‏]و فرزندانش از فاطمه‏[س‏] را شامل می‏شود،چنان‏که موضع شیعه است؟در این‏ صورت پس از پایان سلسله اوصیا چه کسانی متولی‏ نیابت از آنان هستند؟آیا امت هرکه را خواست به ولایت‏ برمی‏گزیند یا تنها باید فقیه عادل را به ولایت برگزیند و قدرت او فراتر از قدرت امت خواهد بود؟ملاحظه می‏شود که در اصل ضرورت وجود منصب رهبری اختلافی وجود نداشته است.این موضوع زمانی به محور اختلاف تبدیل‏ شد که تهاجم فرهنگی غرب،مشکلاتی عجیب و ناشناخته‏ از تاریخ و فرهنگ غربی مانند مشکل نزاع بین دین و دولت‏ و جدایی دین از دولت را به جوامع اسلامی منتقل کرد، اما شکوفایی بیداری اسلامی در امت و فزونی بحران‏های‏ ناشی از ورشکستگی نظام‏های سکولار و ظهور الگوهای‏ جدیدی از حکومت اسلامی و رشد تقاضها برای برپایی‏ حکومت اسلامی،مناقشه بر سر اصالت دولت در اسلام را از حوزه نظری به حوزه زندگی کشانده است.یعنی آن الگوی‏ برتر را در تمام زندگی ما جاری کرده است.

«اجتهاد»چه به صورت فردی و چه در شکل جمعی، همان قدرت دینی‏ای است که همیشه در زندگی‏ مسلمانان جریان دارد.عنصر اجتهاد در مسیحیت به شکل‏ نهاد کلیسا وجود دارد،اما اجتهاد،قدرت امنی است که به‏ وحی ملتزم است و قدرت اجتهاد-زمانی که محل اجماع‏ امت باشد-الزامی است.

اجتهاد در کنار شورا،منبع حرکت و پویایی جوامع‏ اسلامی و سازوکار اعمال جانشینی انسان از سوی خدا و آزادی دینی و فکری و سیاسی است.به برکت این آزادی‏ها مجموعه‏ای از مناقشات و مکاتب فکری و دینی و ادبی در تاریخ اسلام سر برآورده‏اند.

اکنون این پرسش پیش می‏آید که در امور مربوط به‏ سازمان‏دهی جامعه اسلامی و حکومت اسلامی که نیازمند به نظام‏های قانونگذاری است،چگونه می‏توان از میان این‏ همه مناقشات و مذاهب و تفسیرهای گوناگون به الگوی‏ مشخصی دست یافت؟در این جاست که مفهوم اجماع‏ برجسته می‏شود.به موجب این اصل،نظریه‏هایی که‏ نمایانگر آرای عمومی-یا به شکل اتفاق آرا و یا به شکل‏ اکثریت-است،مبنای عمل قرار می‏گیرد.این اصل منبع‏ قدرت است،یعنی این‏که جز قدرت خدا،قدرتی بالاتر از قدرت امت وجود ندارد.

در نظام دولت اسلامی که عملیات سازمان‏دهی این‏ مناقشات آزادانه،در نهادهای شورایی متولی قدرت‏ قانونگذاری انجام می‏شود،مردم به‏طور آزادانه افرادی را از میان خود برمی‏گزینند تا به نیابت از آنان به وظیفه اجتهاد جمعی جهت دستیابی به اجماع یا شبه اجماع پیرامون‏ حکم شرعی مسئله معینی همت گمارند.اجتهاداتی که از نهاد شورا صادر می‏شود،الزامی و یا به تعبیر دیگر،قانونی‏ برای تنظیم امور عمومی است.

اما در حوزه خصوصی،وجدان انسان مسلمان در رابطه‏ مستقیم با پروردگارش از طریق پویش اجتهادی در هر لحظه برای تنظیم زندگی‏اش مطابق با اراده خدا،آزادی‏ کامل دارد.

امت اسلام به اعتبار این‏که جماعت سیاسی-دینی‏ واحد است،از سوی خدا برای حراست از دین و برپا داشتن‏ نشانه‏های آن و دفاع از آن به خلافت برگزیده شده است. با این حال به سبب ناممکن بودن اقدام هر فرد به ابراز آرای خود در همه حوزه‏ها و به ویژه حوزه عمومی به‏ لحاظ عملی،چاره‏ای جز پناه جستن به نظام نمایندگی‏ نیست.تا به این شیوه،مردم یا نمایندگانشان از راه شورا، متولی تشکیل گروه‏هایی برای حکومت شوند که یکی‏ از آن‏ها بیعت با امام و رهبری است که به عنوان اعلم و با کفایت‏ترین و باتقواترین شخص شناخته شده است تا او به نیابت از مردم،امور عمومی را مطابق با احکام شرع‏ تنظیم کند.او در این کار از نمایندگان مردم یاری می‏گیرد تا بعد شورایی تصمیم‏ها و پرهیز از زبان‏های تصمیم‏گیری‏ انفرادی تامین شود و این دستور خدا اجرا گردد که‏ «و امرهم شوری بینهم».

با این حال،امت به محض بیعت آزادانه با امام و انتخاب‏ مجلس شورا،قدرت جانشینی خود را از سوی خدا از دست‏ نمی‏دهد و این قدرت را به اشکال مختلف که مشروعیتش‏ را از اصل«استخلاف»و«اجتهاد»و«شورا»و«امر به‏ معروف و نهی از منکر»می‏گیرد،به شکل فردی و جمعی‏ اعمال می‏کند.این سازوکارها،قدرت«استخلاف» (جانشینی)امت از سوی خدا و رجحان وزنه‏اش نسبت به‏ وزنه حکومت را تضمین می‏کند.

قرآن و سنت هیچ خطابی نسبت به حکومت ندارند.تمام‏ خطاب‏ها متوجه امت است و حکومت چیزی نیست جز یکی از ابزارهایی که امت برای ادای وظیفه جانشینی از خدا در برپایی عدل و حق دیگر احکام شریعت و مقاصد بزرگ در حفظ دین و عقل و جان و خانواده و مال و آزادی‏ ساخته است.

مرکز ثقل در ساختار اسلامی،قدرت حکومت نیست، بلکه قدرت جامعه اسلامی است و این از طریق حقوق و وظایف غیر قابل تفکیکی است که خداوند به امت-فرد و جامعه-داده است و دولت هیچ تسلطی بر آن‏ها ندارد.

اسلام برای هر فرد به اعتبار این‏که خلیفه(جانشین) خداست،شخصیت فردی مستقلی قائل است،حقوقی‏ را دارد که به او بخشیده شده و کسی را بر آن سلطه‏ای‏ نیست،مانند حق حیات،طلب علم،جابه‏جایی مکانی، تشکیل خانواده،مشارکت در امور عمومی و شورا و امر به معروف و نهی از منکر،همان‏گونه که برای جامعه نیز حقوق و وظایفی قرار داده که آن را شایسته عنوان برترین‏ امت می‏کند:کنتن خیر امه اخرجت للناس.از آن رو که به‏ لحاظ تاریخی،ابتدا امت اسلامی پدید آمد و سپس این‏ امت،دولتی را پدید آورد،تاریخ این دو و سرنوشت این‏ دو-به رغم تاثیرگذاری‏ها و تاثیرپذیری‏ها-یکی نبوده‏ است.شکل الگویی و آرمانی دولت اسلامی بیش از چهل‏ سال در عهد نبوی و خلفا،عمر نکرد.سبب ناپایداری این‏ الگو،پس‏ماندگی سیاسی و معرفتی اوضاع بین المللی-به‏ طور عام-بود که در تباه کردن الگوی اسلامی تاثیر داشته‏ است،زیرا در آن روزگار غالب نظام‏های سیاسی جهان، امپراتوری‏های یزدان‏سالار مستبد بودند و عرب‏ها شکل‏ سازمانی‏ای جز ساختار قبیله‏ای را نمی‏شناختند.

با این حال تاریخ شکوفایی و بالندگی امت،بسیار درازتر از این است و قدرت سرشار آن بر بقا-به رغم فساد و انحرافی که دامنگیر دولت در سرزمین‏های اسلامی شد و نیز به رغم هجوم‏های ویرانگر پیاپی از شرق و غرب-شاهد ادعای ماست.شاهد دیگر ادعای ما میراث فرهنگی غنی‏ امت اسلامی است که حتی در شدیدترین مراحل استبداد سیاسی،رونق و شکوفایی داشته است.این امر به ماهیت‏ ترکیبی و منعطف اسلام مربوط می‏شود که پیروان آن در اوضاع گوناگون،توان زیستن و انطباق دارند،بی‏آن‏که‏ سرنوشت خود را با سرنوشت دولت گره بزنند.

روشن است که راز قدرت امت اسلامی،در دین آن و شدت رسوخ دین در وجدان‏ها و قدرت شگرف آن بر تولید اشکال اخوت و تعاون و یاری و سازمان‏بخشی پیروان است‏ و این همه در قدرت امت با آنچه که امروزه نام«جامعه‏ مدنی اسلامی»بر آن اطلاق می‏کنیم،تجلی یافته است. این جامعه برمبنای عقیده استخلاف(جانشینی)مبتنی‏ است.برمبنای جانشینی فرد و امت‏[از سوی خدا]و امر به‏ معروف و نهی از منکر و ایده شورا و اصل برادری اسلامی و فراتر از این‏ها عقیده توحید و معاد.عقیده‏ای که فرد را تا حد زیادی از زندان انسانیت و زندگی کوتاه خصوصی‏اش‏ آزاد می‏کند و سرنوشت او را به سرنوشت دیگر برادران‏ عقیدتی و انسانی‏اش در سراسر زمین پیوند می‏دهد

ترجمه:جواد مرادی

\*[در جوامع روایی شیعی،این حدیث به این صورت آمده است: هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد،به مرگ جاهلیت مرده است‏].

هم امت،هم حکومت

مسیح هاشم‏زاده

اهمیت بحث فلسفه سیاسی اسلام آن‏جا آشکار می‏شود که حکومت بخواهد برای آن‏چه در مقام عمل اتفاق‏ می‏افتد،بنیادی نظری دست و پا کند تا از این طریق بتواند در جامعه،اعمال قدرت کند.پرسش اساسی این است که‏ مشروعیت حکومت اسلامی ناشی از اراده وفاق جمعی‏ مردم است یا برگرفته از اراده الهی و منشائی قدسی دارد؟ در یک توصیف کلی در اندیشه سیاسی اسلام،مطابقت با در یک توصیف کلی در اندیشه سیاسی اسلام،مطابقت با موازین شرعی(آن‏چنان که از«روح اسلام»برمی‏آید)،به‏ معنای مشروعیت داشتن است.با اعتقاد به اصل‏ توحید(توحید در همه ابعاد)،حق حاکمیت و تشریع،به‏ معنای اتم آن،ویژه خداوند است.سپس بر این مبنا که‏ دموکراسی می‏تواند فرم‏های گوناگون داشته باشد،حاکمیت‏ به پیامبر(ص)و امامان معصوم(ع)و در دوران غیبت به‏ فقیهان واجد شرایط تسری می‏یابد.بنابراین به نظر می‏رسد که در چارچوب تفکر سیاسی اسلام باید میان مشروعیت و مقبولیت تمایز قائل شد.بنابراین،در این فرم اتکای صرف‏ به مفاهیمی مانند«قرارداد اجتماعی»،که مبنای تقنین‏ و حکومت در جوامع غربی است،معنای خود را از دست‏ می‏دهد.بنابراین چنین نیست که مردم در مدار حکومت‏ اسلامی هیچ جایگاهی در تصمیم‏گیری ندارند،بلکه جایگاه‏ نخست،مشروعیت داشتن آن است؛آن هم مشروعیتی‏ الهی.مردم در چنین جامعه‏ای،در چارچوبی شرعی دارای‏ حق انتخاب و بهره‏مند از آزادی‏های مشروع‏اند.روشن است‏ که بستر اجرایی دستورات مبتنی بر دین،در یکی از فرم‏های‏ معمول حکومت فراهم می‏آید.به بیان دیگر،تحقق احکام و قوانینی اسلامی بدون تشکیل حکومت ممکن نیست.

آنگاه که حکومت اسلامی،به جز برخورداری از مشروعیت الهی،از مشروعیت مردمی نیز بهره‏مند باشد، در تحقق آرمان‏های خود موفق‏تر خواهد بود.اما این‏ بدان معنا نیست که بدون در نظر گرفتن رای اکثریت‏ (به معنای مدرن آن)،حکومت اسلامی فاقد اعتبار است. براساس مستندات تاریخی،می‏توان چنین گفت که در نگرش اسلامی و شیعی،رای اکثریت هرگز مبنا و منشا تامی برای مشروعیت قرار نگرفته است.اکثریت،تنها از آن حیث که اکثریت است،در اندیشه سیاسی اسلام، مشروعیت نداشته است،بلکه منظور،اکثریت اهل فکر و تامل است که می‏توانند در معنا و باطن شریعت،غور و تفحص کنند.این جمع متفکران شریعت‏مدار،چیزی جز آنچه از متن دین برمی‏آید،اظهار نمی‏کنند.تحقق چنین‏ اکثریتی البته ایده‏آل به نظر می‏رسد و دسته کم تاکنون‏ شاهد چنین اتفاقی نبوده‏ایم.در نظام سیاسی اسلام، چنانکه هر عقلی نیز می‏پذیرد،بدون شهروندان،حکومت‏ تحقق خارجی نمی‏پذیرد و قانون-در اینجا قانون الهی‏ -حاکم نمی‏شود؛امری که در دوران سیزده ساله تبلیغ‏ دین اسلام توسط پیامبر(ص)در مکه شاهد آن هستیم؛ یعنی عدم آمادگی مردم برای تشکیل حکومت اسلامی. درواقع آنچه باعث می‏شود به ساحت امکانی مشروعیت‏ حکومت اسلامی،رنگ تحقق ببخشد و ساختار و نظام‏ سیاسی کارآمدی را فراهم آورد،همانا هماهنگی سه مؤلفه‏ قانون(که منشا الهی داشته باشد)،حاکم و مردم است. بنابراین آنچه اصل اصیل در مشروعیت بخشی حکومت‏ اسلامی است،نه فقط اجماع شهروندان دارای حق،بلکه‏ نوعی از سازماندهی است که مبنای آن نصوص دینی است. این نصوص البته قابل تفسیرند،اما تفسیر آن بر عهده‏ همان اکثریت آگاه است.

این شریعت‏مداران حاکم البته در خلا حکم نمی‏رانند و خود وابسته به همان نظام الهی‏اند که شهروندان اطاعت‏ از آن را گردن می‏نهند.اصل«اجتهاد»در اینجا به یاری‏ حاکمان می‏آید تا بتوانند در رنگارنگی اقتضائات نوشونده‏ جهان جدید،ایده مناسب را از میان فحاوی دین،فهم و استخراج کنند.در عین حال مفهوم کارآمدی و مفاهیم‏ دیگری که در ارتباط با کار این جهانی شهروندان معنا می‏یابد